**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 40: شنبه 13/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکته‌ای در تکمیل مباحث قبلی عرض بکنم ما در مورد شرایطی را که ذکر می‌کردیم، یکی از شرایط را این قرار دادیم که ثمره دیوار نداشته باشد. در انوار الفقاهة به این شکل قید نکرده، اینجوری تعبیر کرده ان یکون مکان الثمرة له باب الدخول و الخروج او بغیر حائط فلو کان محیطاً علیه و قد سدّت بابه فلا یجوز ان ینزوی الحائط. اینها را با هم قید کرده که اگر در نداشته باشد دیوار هم نداشته باشد، یعنی اگر درش بسته باشد، دیوار داشته باشد این دو تا با هم. دیوار داشته باشد هم درش بسته باشد جائز نیست. ولی ما به آن روایت مسعدة بن زیاد که تمسک می‌کردیم ظاهرش این است که باب نیازی نیست، همین مقدار که دیوار داشته باشد کفایت می‌کند بر عدم جواز اکل. ولی در داشته باشد، چون نوعاً همان دیوار مانع آن علیٰ‌یی که ما عرض می‌کردیم، علی الثمرة فناء محاط آن نیاز ندارد که حتماً در همۀ موارد مانع، چون وقتی در باشد آن دیوار مانعیت ندارد، ولی لازم نیست بالفعل آن دیوار مانعیت داشته باشد. همین‌که نوعاً دیوار مانعیت داشته باشد کافی هست برای این‌که آن تعبیر علیٰ تصویر بشود.

شاگرد: چه برداشتی از روایت کرده که آن فرد؟

استاد: نه از روایت نگرفته، ایشان اصلاً به روایت مربوط نیست، ایشان کأنّ می‌خواهد بگوید که موضوع کلام جایی هست که یک مانعی برای مرور وجود نداشته باشد، و الا اگر مانعی وجود داشته باشد این نمی‌شود.

شاگرد: در به نحوی باز باشد که امارۀ

استاد: اماره‌ای باشد برای این‌که اجازه می‌دهد آن یک بحث دیگر است. فرض ما آن جایی هست که امارۀ معتبره بر اجازۀ مالک وجود نداشته باشد. خب اینها تمام.

ما رسیدیم به شرط هشتم، عدم الافساد. خب عرض کردم در مورد این‌که مراد از افساد چی است این وابسته به این هست که ما افساد را متعلقش را چی بگیریم؟ یک موقع متعلّق افساد ثمر هست، میوه‌ها هست، بار به اصطلاح هست. بار افسادش به این است که زیاد خورده بشود که بار از ارزش بیفتد یا آن بارهای اصلی‌اش خورده بشود که اصطلاحا می‌گویند چشم بار در آمد، این اصطلاح این خودش افساد بار هست. یا مراد از افساد، افساد شجر هست بما هو شجر نه بما هو مثمر، افساد شجر بما هو مفسد بازگشت می‌کند به همان افساد ثمر. خب این هم به این هست که شاخه‌هایش را بشکنند و امثال اینها. یا افساد البستان، افساد بستانی که دیوارش را خراب کنند و درش را خراب کنند و نهرش را داغون کنند، اینجور چیزهایی که مربوط به بستان هست. این را باید دید که از روایات، من این چیز را نیاوردم، حالا شما بگیریم این کتاب شما را. ببینیم روایات ازش چی استفاده می‌شود؟ روایاتی که افساد دارد. روایاتی که افساد دارد بعضی‌هایشان، آنهایی که متعلق را ذکر کردند به بار برمی‌گردد و به ثمر برمی‌گردد. بعضی‌هایش را هم ذکر نکردند. بنابراین در مورد این‌که بار و ثمر افسادش مضر هست آن را از ادله به راحتی استفاده می‌شود. اما این‌که دیوار را خراب کردند یا درخت را خراب کردند آیا آنها هم استفاده می‌شود، استفاده نمی‌شود دو بیان می‌شود برایش ذکر کرد. یک بیان این‌که بگوییم عدم ذکر قید دلیل بر عمومیت متعلق هست، می‌گویند وقتی مفعول نیاوریم کأنّ همۀ این چیزها. من تصورم این است که این مشکل هست، ممکن است عدم ذکر قید به خاطر این هست که کأنّ از خود عبارت‌ها استفاده بکنیم که مراد همان ثمر هست. حالا این بحث‌ها را با خواندن تطبیق می‌کنم.

یک تقریب دیگر این‌که بگوییم وقتی شارع در جایی که ثمر، بار خراب می‌شود اجازه نداده باشد از این استفاده کنند در جایی که درخت را خراب کنند یا باغ را خراب کنند به‌طریق اولیٰ. بعید نیست عرفاً یک نوع اولویت عرفی داشته باشد که عدم تجویز در صورت خرابی بار، عدم تجویز در صورت خراب کردن درخت و خراب کردن باغ و امثال اینها. دیگر یک اولویت عرفیه ممکن قائل بشویم بعید هم نیست.

شاگرد: فعال اوّلیه اثبات نمی‌کند به نحوی که حالا در درخت و باغ یک جایی؟

استاد: نه، دو بحث هست، یک بحث این است که خود آن کار حرام است، ولی حرمت آن به چه دلیل حرمت اکل را به دنبال بیاورید؟ بحث این است آیا

شاگرد: شرط جواز اکل

استاد: شرط جواز اکل داریم ذکر می‌کنیم. شرط جواز اکل متوقف بر این است که آن روایاتی که افساد را شرط کرده آن روایات به چه معنا باشد.

شاگرد: در شرطیتش را پذیرفتید؟

استاد: در شرطیتش را پذیرفتیم، جلسۀ قبل عرض کردم ظاهر روایات این هست که سؤال از اکل است و می‌خواهد محدودۀ اکل را تعیین کند. در این فضا وقتی افساد می‌گویند لا تفسد یعنی عدم افساد شرط جواز اکل است. حالا آن عدم افسادی که شرط جواز اکل است چه عدم افسادی شرط هست؟ آن چیزی که از روایات شاید به روشنی استفاده می‌شود عدم افساد ثمر یعنی خراب کردن بار. خراب کردن بار آن کاملاً استفاده می‌شود. ولی به نظر می‌رسد که خراب کردن درخت یا خراب کردن بستان آنها را هم به اولویت بشود استفاده کرد. حالا من روایت‌هایش را می‌خوانم، آنها را ملاحظه بفرمایید که آن نکاتی که می‌خواهم بگویم تطبیق روایات روشن می‌شود. ببینید ما روایاتی که داریم، روایت‌هایی که قید زده مرسلۀ یونس هست مثلاً. مرسلۀ یونس می‌گوید لا بأس بان یاکل و لا یحمله و لا یفسده. یحمله و یفسده مرجع ضمیر این دو تا یکی است دیگر، همان که حملش جائز نیست همان هم افسادش جائز نیست، بنابراین به ثمر برمی‌گردد که مورد چیز هم همین بود، سألتُه عن الرجل یمر بالبستان و حیط علیه او لم یحط علیه هل یجوز ان یاکل من ثمره. اینجا می‌گوید لا باس بان یاکل و لا یحمله و لا یفسده. و به اصطلاح حملش، حمل آن ثمر به افساد آن ثمر جایز نیست. حمل و افساد متعلقش یک شیء واحد هستند. یعنی بار را نباید خراب کنند. این را توجه بفرمایید جلسۀ قبل عرض کردم ثمر به معنای ظاهراً اینجا به معنای مجموعۀ میوه است. مجموعۀ میوه یک موقعی ما می‌گوییم این ثمرۀ خاص را خراب کردن، یعنی این فرض کنید گلابی را، گلابی را له بکنی این گلابی را خراب کردی. ولی کل این ثمره را خراب کردی، زیاد بخوری آن ثمره خراب شده. آن چیزهای خوب خوب‌هایش را جدا کنی آن ثمره خراب شده. بار را ضایع کردن، خلاصه بار را خراب کردن. بار، در تعبیر فارسی بار که می‌گویند به آن مجموعه بار تعبیر می‌کنند. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که ظاهراً جنبۀ انحلالی دارد. یعنی یک موقعی شما کاری می‌کنید کل باغ این درخت خراب می‌شود خب آن مسلم است که چیز هست. ولی کاری می‌کنید بار این درخت خاص خراب بشود، بار یک درخت خاص. ظاهراً اینجا هم صدق می‌کند که بار را خراب کرد، نه بار کل بستان را بگوییم خراب کردن. بار هر درخت را جدا جدا خراب کردن آن هم ظاهراً در بر می‌گیرد. این یک جنبۀ انحلالی به نظر فهمیده می‌شود. خب این یک روایت که یفسده دارد.

شاگرد: یک شاخه بشکند بار همان شاخه هم خراب می‌شود؟

استاد: حالا آن شکستن چون ما دلیل بر چیز نداریم، آن را می‌خواهیم با الغاء خصوصیت و امثال اینها استفاده کنیم.

شاگرد: زیاد خوردن را هم مثال افساد فرمودید؟

استاد:‌زیاد خوردنی که باعث بشود که آن درخت،‌ تعبیر مرحوم شهید ثانی این هست که یؤثر فیه اثراً بینا و یصدق مع الافساد عرفاً. یعنی خراب کردن بار باشد.

ظاهراً روایت دیگری باشد که قید

شاگرد: پشت سر هم است دیگر، لا یحمله و لا یفسده

استاد: قید داشته باشد، «ه» داشته باشد نداریم. آنهایی که مفعول ذکر نکرده روایت ابی الربیع شامی هست. ابی الربیع شامی و روایت، آنها تعبیرش این هست لا یفسد و لا یحمل.

شاگرد: روایت دعائم هم فرمودید.

استاد: حالا آن روایت معتبر نیست. من روایت دعائم را خیلی

شاگرد: عبد الله بن سنان ضمیر ندارد ولی

استاد: حالا عرض می‌کنم. روایت دعائم الاسلام عن الفساد فیها تعبیر کرده. «نَهَى صلی الله علیه و آله و سلم الآكِلَ مِنْهَا عَنِ الْفَسَادِ فِيهَا» که آن هم به همان ثمر برمی‌گردد روایت دعائم الاسلام که ۱۲۹۴۹ هست.

اما آنهایی که ندارد، روایت عبد الله بن سنان لا بأس بالرجل یمرّ علی الثمرة و یأکل منها و لا یفسد. ممکن است شخصی بگوید این لا یفسد ازش استفاده می‌شود که تعمیم دارد، هر چیزی که افسادی که مربوط به او هست. این ظاهر این نیست. شاید لا یفسد به قرینۀ لا یأکل منها لا یفسدها مراد باشد. به نظر می‌رسد که لا یأکل منها که قبلش ذکر شده این می‌تواند قرینه باشد برای تعیین مفعول محذوف لا یفسد. در اینجا دیگر تعمیم نمی‌توانیم استفاده کنیم. به خصوص در روایت ابی الربیع شامی که و لا یحمل هم اضافه دارد. چون لا یحمل‌اش که دیگر مراد ثمره هست، لا یفسد هم آن ظهورش در ثمره بیشتر می‌شود. این هم این شکلی.

شاگرد: تعمیم در روایت؟

استاد: نه، می‌گویند ظهور حذف مفعول به قرینۀ تعمیم است. ما می‌گوییم نه، حذفش ممکن است به خاطر اعتماد به مفعول. ببینید در آیۀ قرآن دارد الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات. آنجا ذاکرات شما نمی‌توانید بگویید این ذاکرات تعمیم دارد، هر جور ذاکرات. این چون الذاکرین را، الذاکرین الله کثیرا، الله کثیرا را گفته، در ذاکرات دیگر آن را قید نزده. یکی از مواردی که یک مفعولی را و متعلقی را حذف می‌کنند به قرینۀ که مشابهش را قبلاً ذکر کردند.

شاگرد: اگر مشابهی هم در کار نبود چی؟

استاد: حالا مشابهش نبود حالا باید دید که آنجا یک ما یصلح لأن یکون قرینةً علی التقدیر وجود دارد یا ندارد. اگر وجود داشته باشد باز هم همین کلام. آن مشابه که می‌گویم اگر نداشته باشد بله آن تعمیم درست است. تعمیم در جایی که قرینه‌ای که برای تقدیر نداشته باشد ظاهر این‌که قید ذکر نمی‌کنند خواستند تعمیم ذکر کنند. در مورد الحمد لله همین را گفتند، می‌گویند چرا نگفته آن محمود علیه را؟ خواسته بگوید برای همۀ بزرگی‌هایی که خداوند دارد و امثال اینها متعلّقش عمومیت دارد، درست است این مطلب که حذف متعلّق قرینه‌ای بر تعمیم هست به شرطی که قرینه‌ای بر تقدیر نداشته باشیم. جایی که ما یصلح لان یکون قرینة علی التقدیر آن دیگر تعمیم استفاده نمی‌شود. به چی تعمیم باشد؟ ولی در روایت قدر متیقنش دیگر اجمال پیدا می‌کند، چون ما یصلح للقرینیة برای تقیید و تقدیر وجود دارد این ممکن است آن به این خاطر باشد. آن روایت قرب الاسناد هم سئل عما یاکل الناس من الفاکهة و الرطب مما هو لهم حلالٌ فقال لا یاکل احد الا من ضرورة و لا یفسد. و لا یفسد یعنی چی؟ یعنی لا یفسد همان مأکول را. اذا کان یا همان فاکهة و رطب را. اذا کان علیها فناء محاط. هم قبلش هم بعدش آن یک متعلقی وجود دارد که این متعلق می‌تواند قرینه باشد برای اختصاص آن. این است که به نظر می‌رسد که به قرینۀ عدم ذکر مفعول نمی‌توانیم تعمیم استفاده کنیم. بله فی نفسه اگر همان بحث اولویت عرفیه را کسی مدعی بشود که بعید نیست ما انکار نمی‌کنیم بحث اولویت عرفیه را، آن بحث مشکلی ندارد.

شاگرد: اولویت چقدر قطعیه باشد؟

استاد: اولویت عرفیۀ قطعیه است. اینها دیگر عرف این چیزها را.

شاگرد: یک کسی چیز کند، ؟؟؟ شاخه را می‌شکند.

استاد: نه نه، حالا که گفتید مطلب را من می‌خواستم بخوانم یادم رفته بود این‌که شما گفتید من را به این عبارت یادم رفته، یادم افتاد این را بخوانم. مرحوم آقای بهجت اینجا مطلبی دارد حالا عبارت ایشان را بخوانم، در جامع المسائل آقای بهجت، جلد ۱، صفحۀ ۶۱۷ مطلبی دارد که البته در وسیلة النجاة به این شکل نیست، وسیلة النجاة آقای بهجت صفحۀ ۴۸۹ فرق دارد. در جامع المسائل اینجور دارد الظاهر عدم اعتبار اتفاقیة المرور فیدخل المقصود. کسی به قصد اکل هم برود اشکالی ندارد. بعد ایشان می‌گوید و یعتبر علی الاحوط عدم الافساد المحرم و عدم الحمل المحرّم. تعبیر قشنگی نیست این محرم را قید کردن. ما می‌خواهیم بگوییم افساد محرّم است، حمل محرّم است، ما در واقع، و افساد و حمل را می‌خواهیم قید بزنیم. قید بزنیم و قید تجویز قرار بدهیم. یعنی اگر کسی می‌خواهد خراب بکند این جائز نیست. نه این‌که از اوّل از یک جای دیگر عدم الافساد را نتیجه بگیرد عدم الحمل را نتیجه بگیریم، حرمتش را، همینجا ما می‌خواهیم بگوییم حرام است. آن را من غرضم آن جهتش الآن نبود. فیضمن علی الاحوط جمیع ما تناوله لا خصوص المحمول و ما افسده. ایشان می‌گوید اگر افساد صورت گرفت یا حمل صورت گرفت خصوص ما افسده یا ما حمله حرام نمی‌شود، کلش، ولو آن قسمت‌هایی هم که افساد نکرده باشد و حمل نکرده باشد آنها محرم می‌شود. این را عرض کردم اینها از روایت استفاده نمی‌شود.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۹:۰۰ می‌پذیرید

استاد: در افساد بله. افساد دو معنا دارد. افساد یکی این‌که فرض کنید شما این میوه را فرض کنید ۱۰ تا بخورید از چشم می‌افتد. آیا دهمی حرام است که به الافساد؟ افساد یکی به معنای آن شاخه کندن و آنهاست، آنها نه. آنها خب شرط، اصلاً ما افسده که مورد بحث نیست آنجا. بحث سر این افسادی که هست افساد بار است. افساد بار فرض کنید ۱۰ تا میوه از این درخت بخورید این بار را خراب می‌کند. خب تا ۹ تایی که می‌خورید آن به اصطلاح حرام است. دهمی را که خوردید آیا دهمی حرام است؟ یا کل ۱۰ تایش حرام است؟ به نظر می‌رسد نمی‌شود اثبات کرد که کل ۱۰ تایش حرام است. ظاهر لا یفسد این هست که ما به یتحقق الافساد حرام هست که به دهمی تحقق پیدا می‌کند. اما این‌که بگوییم کل آن ۱۰ تا حرام باشد و امثال اینها. خود آقای بهجت هم تعبیرش این است که ما افسده محرم نیست، ما افسده کأنّ می‌خواهند بگویند که وقتی افساد کرد شرط اصل الجواز می‌شود، نه این خیلی ظاهر چیز این هست که شرط آن مأکول این است که مأکول شما به الافساد واقع نشده باشد. ولی اگر مأکول شما به الافساد واقع باشد، مأکول‌های قبلی هم. همچنین حمل که روشن‌تر. حمل که روشن‌تر که اگر شما، حالا حمل کردید بگویید قبلی‌هایش هم محرّم بود به نحو شرط متأخر. اصلاً ادله یک همچین ظهوری ندارد، ظاهرش خلاف این هست.

شاگرد: اولویت هم که در مورد افساد به معنای شکستن و اینها هست؟

استاد: نه آنش درست است. اینش این مقدارش هست که اگر افساد کردی، اگر میوه را خراب کردید می‌گوید این میوه را نمی‌توانید بخورید اولویت دارد درخت را نباید خراب بکنید، باغ را نباید خراب کنید. آن حتی می‌خواهم بگویم اختصاص بدهید حرمت اکل را به خصوص ما به الافساد باز هم از این اولویت استفاده می‌شود که درخت و مزرعه و امثال اینها را نباید خراب کرد، آن یک بحث دیگر است.

شاگرد: اولویت نداشتیم. خراب کردن که حرام است شاید اولویت بحث درش

استاد: نه این را که نمی‌خواهم بگویم، آن طرفش را می‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم اگر ما قید کردیم

شاگرد: من درخت را ؟؟؟ شرط جواز اکل خراب می‌شود یا نه؟

استاد: نه آن خراب، خود همین، نه نه دو بحث هست. یک بحث این هست که اگر شارع مقدس می‌گوید که شما در صورتی می‌توانید از این بار بخورید که بار را خراب نکنید. خب این معنایش چی است؟ ما می‌خواهیم بگوییم معنایش این است که وقتی بار را خراب می‌کنید عمل شما که باعث خراب شدن بار می‌شود آن حرام است. یعنی اکل شما شرط جواز اکل این هست که این اکل شما به الافساد نباشد. خب این یک مرحله. حالا که چنین شد ما می‌خواهیم بگوییم هر جور معنا بکنیم این مرحله را که افساد بار به چی است؟ هر کدام را معنا بکنیم، چه معنای این بکنیم که خصوص آن ما به الافساد محرم می‌شود چه کل بار را محرم کرده باشد هر کدام از آنها باشد اولویت عرفیه دارد درخت را خراب کند، باغ را خراب کند، اکل آن هم محرم می‌شود. این بحث ما این است دیگر.

شاگرد: یعنی اگر شاخۀ درخت را خراب کنیم آن ۹ تا میوه‌ای که خوردیم حرام می‌شود؟

استاد: حرام می‌شود بله. شرط خوردن این است که شاخۀ درخت را خراب نکنید.

شاگرد: پس آن ۱۰ تایی که گفتید فقط دهمی همین ۹ تا.

استاد: اصلاً شاخه کندن ربطی به آنها ندارد، شاخه کندن بحث سر این هست که شرط شما این، حالا شما

شاگرد: قبول دارم. یک وقتی است که می‌خواهد بار را بخورد، شاخه را خراب می‌کند که بار را بخورد آن

استاد: نه، حالا یک صورت دیگرش. دو تا چیزی که به اصطلاح جدا جدا از هم باشند، نه نمی‌گویم. آن فرض کنید الآن شما یک میوه خوردید، میوۀ بعدی را که می‌خواهید بخورید الآن شاخه را می‌کنید. آن قبلی حلال بود، این به آن ربطی ندارد.

شاگرد: ؟؟؟ فقط آن جایی است که می‌خواهد برای رسیدن به خوردن شاخه‌هه را بکند.

استاد: مثلاً این است، این می‌شود حرام. یا فرض کنید باغ را خراب کند برای خوردن، اینها را می‌خواهم عرض کنم یا اولویت‌های عرفیه دارد.

شاگرد: ببخشید ذیل همین روایت سلمان؟؟؟ ۲۳:۵۶ فرمودند لا تفسد علی القوم شیئا، این در سیاق لفظ اولویت ندارد؟

استاد: روایت

شاگرد: سلمان

شاگرد: کمال الدین

استاد: اصلاً ربطی به این چیزها نداشت، من

شاگرد: آن‌که حضرت گفت ما وارد یک باغ شدیم و حضرت گفت از خرماهای روی زمین بخورید، آن در مورد اکل مارّه نبود.

استاد: نه آنها ربطی نداشت.

شاگرد: کلوا ؟؟؟ ۲۴:۲۲ و لا تفسد علی قومه

استاد: نه آنش که ربطی به این حرف‌ها نداشت هیچ.

شاگرد: تعبیر لا یبقی شیءٌ هم کمک نمی‌کند؟

استاد: نه لا یبقی شیءٌ

شاگرد: یک جوری بخورد که میوه باقی نماند.

استاد: نه، آن مقدارش که بحثی نیست در این‌که، بحث سر این است که میوه باقی مانده. ولی درخت را شما خراب کردید.

شاگرد: می‌خواهم بگویم افساد ثمر آن روایت را کمک نمی‌کند؟

استاد: نه، این مقدارش که مسلم است این فرد روشن است، وقتی شما بار را خراب می‌کنید محرّم باشد هیچی بار نماند که روشن است که محرم است. اینش مقدارش که بحثی نیست که. ما می‌گوییم جایی که بار خراب بشود آن محرم است، خب این هر چیزی که صدق بکند که به وسیلۀ آن بار خراب شده. بار خراب شدن گاهی اوقات به اکل کثیر هست، گاهی اوقات به اکل کبیر هست. حالا به تناسبات، حالا گفتم اکل کبیر هست یک قصه‌ای را نقل کنم شیرین است. یکی از رفقای ما که بسیار آدم نجیب و اصلاً اهل شوخی و امثال اینها نیست، خیلی هم آدم خوبی است می‌گفتش که آقای، اهل یک روستایی هست می‌گفت آقایی روستایمان را دعوت کردند، می‌گفتم من هم خبر نداشتم میوه هر چی بزرگ‌تر باشد بهتر است، یک میوه‌فروشی در محل ما بود، این یک جا خیارهای درشت را گذاشته بود. رفتم در آن قسمت خیارهای درشت، درشت‌ترین خیارها را انتخاب کردم گذاشتم در یک سینی آوردم، ایشان آقا را مهمان کرده بودند گذاشتم. بعد در این خیارها بزرگ‌ترین خیارش را در بشقاب گذاشتم جلوی آقا گذاشتم، بعد خیلی هم این بنده خدا آدم نجیب و صریح النظر. اصلاً اهل شوخی و اهل، می‌گفت آقا آخه بابا هر چی که بزرگ‌تر باشد که احترامش بیشتر نیست. حالا من اکل کبیر که می‌گویم مرادم اکل‌هایی هست که بیشتر میوه‌ها را خراب می‌کند، و الا نه این‌که خیارهای درشت‌تر اگر کسی بچیند و خیارهای ریز را آن چیز نشود، متبادر نشود که مراد از کل. کبیر یعنی آن چیزی که اهمیت بیشتری دارد نه از جهت اندازه و قد و قواره. این هم این بحث.

این هم این قید تمام.

بحث بعدی بلوغ الثمرة هست. این‌که آیا حتماً باید ثمره رسیده باشد یا نرسیده باشد. به نظر می‌رسد رسیدن بما هو هو موضوعیت ندارد. موضوعیت این هست که متعارف هست خوردن، یا متعارف نیست. بعضی چیزها هنوز نرسیده هم می‌خورندش.

شاگرد: چاقاله بادام

استاد: چاقاله بادام حالا به قول شما آن، یا در یک مرحله‌هایی که متعارف. آن مرحله‌هایی که متعارف نباشد خوردنش آن ظاهراً ادله انصراف دارد. ولی آن مرحله‌هایی که متعارف باشد خوردنش و اینها آن مانعی ندارد هیچ وجهی ندارد که ما قید بزنیم به بلوغ الثمرة. این هم این.

شرط دهم این هست که ثمره بر شجره باشد، میوه بر درخت باشد نچیده باشندش. به نظر می‌رسد انصراف دارد، یعنی وقتی می‌گویند من از میوه عبور می‌کنم برمی‌دارم اگر میوه‌های چیده باشند امثال اینها آن را تخصیص به ذکر می‌دهند. چون میوه‌ای که چیده می‌شد خب یک زحمتی کشیده شده چیده شده صاحبش معمولاً نسبت به آن میوه‌ها علائق بیشتری دارد و به‌طور متعارف عدم رضایت به کراهت مالک در مورد آنها بیشتر هست. این است که اگر مراد اکل از میوۀ چیدۀ باشد امثال اینها تخصیص به ذکر می‌دهند. به نظر می‌رسد اطلاقات این مورد را نمی‌گیرد، یا لا اقل قدر متیقنش به هر حال صورتی هست که ثمره بر شجره باشد و می‌شود این قید را هم پذیرفت.

شاگرد: روی زمین ریخته باشد.

استاد: حالا زمین ریخته باشد هم عیب ندارد. نه ریخته، این هم اشکال ندارد، اصلاً ریخته بر زمین هم اشکال ندارد، چیده نشده باشد، حالا خوب شد این را گفتید چیده نشده باشد، دو چیز هست. میوه‌هایی که روی زمین ریخته با میوه‌ای که روی درخت باشد آن هیچی، حتی میوۀ روی زمین یک مقدار اولویت هم دارد، آن با این‌که چون کمتر به درخت صدمه وارد می‌شود، آن میوه‌ای که روی زمین، خیلی وقت‌ها ممکن است آنها خراب می‌شود و برود کنار اصلاً. ولی میوۀ چیدۀ شده میوۀ مقتتف آن را آن مانع دارد اشکال دارد.

چیز یازدهم و دوازدهم که مثل هم هستند کون المارّ مسلماً اذا کان صاحب الثمرة مسلما و کون المار مؤمناً اذا کان صاحب الثمرة مؤمنا. به نظر می‌رسد همچین قیدی هیچ شرطی نیست. اینها حق می‌گوید لکل کبدٍ حرّا اجر. می‌گوید آب شما به هر کسی بدهید تشنه‌لب را بهش آب بدهید حتی حیوان باشد، هر چی باشد پاداش دارد. این‌که انسان، شارع مقدس برای آن نگاهی که شخص می‌کند اجازه داده باشد هیچ مانعی ندارد، هیچ قرابتی ندارد که شارع اجازه داده باشد که کسی که از کنار یک باغ رد می‌شود از آن باغ استفاده کند، هیچ دلیل برای این‌که بتواند حتماً باید مسلم باشد مؤمن باشد، اینها دلیلی ندارد.

شاگرد: منافاتی با قاعدۀ نفی سبیل ندارد؟

استاد: نه، آنها ربطی به آنها هم ندارد، به اصطلاح نفی سبیل نیست، این سبیلی نیست که، آن یک نوع اتفاقاً اینجور خوردن‌ها فرض کنید اگر یک بنده خدایی که ثروتمند باشد، ثروتمند اینچنانی کسی بیاید از یک میوه از باغش خوردن این مثلاً می‌گویند چیزی از آن ثروت کم می‌شود، اینجور نیست که.

دو تا شرط دیگر هم من اضافه کردم از شرط‌هایی که در کلمات آقایان بود که بعضی‌هایش هم خیلی زیاد افراد متعددی ذکر کردند که بشود ۱۴ تا به نام ۱۴ معصوم. یکی این هست که در انوار الفقاهة تعبیر می‌کند ان لا یأکل زائداً عن شبعه. این تعبیر دارد. در مرحوم شیخ طوسی و عدۀ زیادی تعبیر می‌کنند قدر کفایته یا مقدار کفایته. کسانی که این تعبیر مقدار کفایته را کردند نهایه، صفحۀ ۳۷۰ و ۴۱۷؛ فقه القرآن راوندی، جلد ۲، صفحۀ ۲۳۰؛ سرائر، جلد ۲، صفحۀ ۲۲۶ و ۳۷۱؛ اصباح الشیعة، صفحۀ ۲۴۷ و این تعبیر را کردند.

ولی خود شیخ طوسی در خلاف، جلد ۶، صفحۀ ۹۸؛‌و مبسوط ، جلد ۶، صفحۀ ۲۸۸؛ و سرائر، جلد ۳، صفحۀ ۱۲۶ یک همچین قیدی را نیاورده. من به نظرم انصراف ندارد دلیل که حتماً باید به مقدار کفایت باشد، به مقدار بیشتر از حالا سیری‌اش نباشد و امثال اینها. کسی که سیر هم هست اصلاً نباید بخورد کأنّ امثال اینها. من فکر نمی‌کنم. آن نکته‌ای که می‌خواهم قید بکنم آن این است که نیازی نیست به نظر من قید زدن، اگر کسی عقیده‌اش این است که انصراف دارد به قدر کفایت ادله، از کلام ما هم انصراف می‌فهمد. اگر کلام ما را منصرف نمی‌بیند که کلام امام را هم نباید منصرف ببیند. این است که مناسب نیست که انسان قید بزند. این قید همینجوری که در خلاف و مبسوط و سرائر در یک موضع دیگری از سرائر ایشان قید نزده، مناسب این است که قید زده نشود، هر جور فهمیدید. بعضی چیزها هست اصلاً این را یک موقعی عرض می‌کردم بعضی وقت‌ها این قید زدن و قید نزدن‌ها مفهوم را تغییر می‌دهد. حاج آقا می‌فرمودند که شما گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند آب را باید به پوست رساند. اگر شما می‌گویید آب را باید به پوست برسانید این یک معنا دارید. ولی اگر می‌گویید دست را بشوی، دست را بشوی جایی که فرض کنید دست شما خودکاری است. دست شما خودکاری است خب دستتان را شستید دیگر. اینجور لازم نیست آن خودکاری‌ها را از بین ببرید. ولی اگر گفتند آب را به پوست برسان، ممکن است انسان شک کند که حالا این خودکاری‌هایی که هست این صدق می‌کند آب به پوست رسیده یا آب به پوست. سعی کنیم همان تعبیر اصلی را به کار ببریم ببینیم چی ازش استفاده می‌کنند؟ حاج آقا از قول مرحوم آقای حکیم نقل می‌کردند، می‌گفتند کسانی که گچ‌کار هستند و اینها خیلی وقت‌ها گوشه‌های ناخن‌هایشان مقداری گچ باقی می‌ماند و امثال اینها. به اینها وقتی خطاب بشود دستتان را بشوی، اصلاً آن گچ‌کار حتماً اینجوری اینجوری تمام گچ‌هایی که لابلای ناخن‌ها هست آنها را برطرف کند؟ این هر جور صدق کرد که دست را شسته. بعضی وقت‌ها

شاگرد: این‌که فوری الآن می‌رود آنجا می‌نشیند ۲۰۰ تا می‌خورد.

استاد: به هر حال نه، حالا پر رو یا غیر پر رو، اگر اطلاق دلیل آن را می‌گیرد خب پررویی ندارد، بخورد. بحث سر این هست که. خدا رحمتش کند یک آقایی بود در شاه عبد العظیم، شیخ خیلی محترمی هم بود، ایشان فامیلی‌شان کوماسی بود، یا کوماسی، در خدمت حاج آقا رفتیم خیلی سال قبل، شاید ۴۰ سال پیش، در خدمت حاج آقا رفتیم عیادت ایشان، یکی دو ماه بعدش هم مرحوم شد. بعد نمی‌دانم خود آن آقا نقل کرد یا حاج آقا نقل کردند که لقب کوماسی هم به این جهت به این خانواده داده بودند که جد اینها از نادر شاه یک موقعی در کوهستانی چیز کرده بود، به اصطلاح پذیرایی کرده بود، سفره چیده بود در کل کوه از وسائل لبنیات، کل همۀ چیزهایی که در سفره بود از لبنیات. ماست و شیر و پنیر و همۀ اینها سفره از اینها بود که چیز گفته بود تو کوه را ماستی کردی، بعد کوماسی عنوانی که نادرشاه گفته بود فامیلی اینها کوماسی شده بود. ما رفتیم خدا بیامرزدش خیلی لاغر و حالت ضعیف و ناتوان داشت. آن گفت که من در جوانی گاووار می‌خوردم، دیواروار می‌خوابیدم. این تعبیر را کرد. حاج آقا می‌فرمودند بعد که آمدیم بیرون، فرمودند ایشان وقتی جوان بوده معروف است که یک بشقاب حلوا، یک بشقاب پر را با یک دفعه در دهنش می‌گذاشته. یک انگشتش را می‌گذاشته این طرف دهن، انگشت را می‌گذاشت دهن تا این را داخل دهنش جا بدهد با یک بار خوردن. تعبیر می‌گفت گاووار می‌خوردم تعبیری بود که خود این. خیلی هم بنده خدا موقعی که رفتیم یک مشت استخوان بود. بعد می‌گفت دیووار می‌خوابیدم می‌گفت موقع خواب خیلی خُر خُر می‌کرده. خُر خُر زیادی داشته که می‌خواست بگوید که خلاصه آن جوانی ما کجا و این حال زار و ناتوانی که الآن افتادیم کجا. می‌گویم یکی دو ماه بعدش هم خدا رحمتش کند مرحوم شد خیلی شخص بزرگواری بود.

علی ای تقدیر به هر حال اگر اطلاقات نسبت به گاووار خوردن اطلاق دارد که دارد، تازه آن هم به قدر شبعه هست، شبع‌اش علی قدر حاجته هست. علی قدر کفایتش این مقدار است.

شاگرد: مکلف نباید بگوییم ؟؟؟ ۳۷:۱۵

استاد: نه همین را تعبیر می‌کند، همین تعبیر را او واگذار می‌کند، خودش هر چی فهمید، فهمید دیگر.

شاگرد: ؟؟؟ الا الشهوة این خودش نافی این قید نیست؟ می‌گوییم به شبع و کفایت و اینها کار ندارد. می‌گوید لیس له از این چیز بخورم مگر این‌که میلم می‌کشد

استاد: نه میلش می‌کشد دیگر، شبع سیر نیست دیگر. این می‌گوید زائداً عن شبع نباید بخورد.

شاگرد: ؟؟؟ زیر سؤال می‌رود

استاد: نه حالا این تعبیرات، حالا آنهایش بماند من عرضم این است که خیلی وقت‌ها ما تعبیر اصلی روایت را تغییر بدهیم. فرض کنید مثلاً تعبیر می‌کنند که آب خالص، آب مطلق. بعد آن وقت شک می‌کنند که مثلاً این آب‌هایی که در رودخانه هست این آب مطلق هست یا آب مضاف؟ آن به آن بنده خدا گفته بود به مرجع تقلید مثلاً این آبی که در رودخانه هست مطلق است یا مضاف؟ گفته بود یک کسی در کوفه ادرار کند تا بصره نجس می‌شود؟ این است که شما این را آب مضاف. واضحش این است که اصل قضیه این است که آب گفتند. آب خالص که نگفتند. اگر آب خالص می‌گفتند خب آدم شک می‌کرد که به این آب خالص می‌گویند یا نمی‌گویند. ولی وقتی گفتند آب الآن سؤال کنند در رودخانه چی جاری است؟ چی روان است؟ شما می‌گویید آب دیگر، نمی‌گویید شیر که. می‌گویید آب است.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۹:۰۰ فتوا آمده

استاد: نه، بعضی نکاتی که بله بعضی وقت‌ها بعضی چیزها هست که یک نوع ممکن است طرف غفلت بکند مناسبت. مثلاً همین قید قصدی بودن و قصدی نبودن با توجه به این‌که خود چیزها، مثلاً فرض کنید ممکن است.

شاگرد: همان موقع خودتان نمی‌گویید اگر

استاد: نه، چون درک مرجع تقلید در مورد این عبارت حجت است. ولی بعضی چیزها خارج از مرحلۀ درک، من این مطلب را می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم من خودم که تصورم این هست که اینها اطلاق دارد، اگر کسی دیگری تصورش این است که اطلاق ندارد خب مطلق بگذارد عرف متعارف ببیند واقعاً مقید می‌فهمند یا نمی‌فهمند. می‌خواهم خود این را شاهد قرار بدهم که اگر مطلق بگذارند می‌فهمند که مطلق فهمیدند. این‌که احساس می‌کنند که باید تقیید بکنند تا تقیید فهمیده بشود به خاطر این است که تقیید فهمیده نمی‌شده.

شاگرد: ؟؟؟ ۴۰:۱۰

استاد: می‌خواهم این را بگویم، شما چیز کنید متعارف نمی‌فهمند دیگر.

شاگرد:‌ در بحث ثوب و اینها همین بحث می‌آید. ثوب که مردم وقتی می‌گویند اغسلوا ثیابکم در آن عصر ۴۰:۲۲ و اینها را می‌فهمند، ولی الآن فقهای ما مثلاً فرض کنید مثل آیت الله شبیری می‌گویند نه فشار دادن در آب کر و جاری ملاک نیست. ولی واقعاً اغسلوا

استاد: عیب ندارد اگر چیز باشد معتبر است دیگر. نه هیچ قید چیزی نداریم که اگر چیزی هست آن معتبر. اصل این قضیه این هست که اگر فهمیده بشود خب باید قید زد. فهمیده بشود خب از عبارت فهمیده می‌شود دیگر. شما می‌گویید لباس را بشوی. هر چیزی که از، از آن طرف هم می‌خواهید قید نکنید که، آخر گاهی اوقات وقتی شما قید می‌کنید که فشار دادن معتبر نیست مفهوم را توسعه دادید. ممکن است مفهوم ذاتاً توسعه نداشته باشد ولی با این قید توسعه پیدا کند. نه، باید لفظ را واگذار کرد به خود عرف متعارف، عرف متعارف چی از عبارت فهمیده می‌شود. این است که این هم این مطلب.

مطلب بعدی که این را بگویم و این شرایط تمام بشود، یک شرط ذکر کردند که ان لا ینوب غیره منابه. خود مار بخورد، نه این‌که یک کسی نائبش بخواهد به جا او بخورد. این خب درست هم هست این مطلب، ولی شرط کردنش لطیف نیست. وقتی ما می‌گوییم حق اکل دارد یعنی مار می‌تواند بخورد. نه این‌که کسی که مار هست غیر مار بخواهد بخورد. این چیز کند بیندازد برای آن کسی که هنوز مرور نکرده برای آن. بله لازم نیست مار از درخت بکند. ممکن است بابا و بچه کنار هم باشند بابائه بکند بدهد بچه بخورد آن اشکال ندارد. شرط این نیست که خود آن شخصی که از درخت می‌چیند خودش بخورد. شرط این است که مار صدق بکند. وقتی در حق بچه‌ام مار صدق می‌کند ولو بابائه می‌کند بچه‌هه می‌تواند بخورد. اما همین مقدار بگویید مار، این یک شرط زائدی است بر مفهوم این‌که مار اجازۀ خوردن دارد نیست. یک تعبیر خیلی لطیفی

شاگرد: اگر یک کسی حتی مار نیست، فرض کنید همسایه است، یکی آمده نشسته می‌گوید من همسایۀ این درخت، این باغم. شما حقت را بخواهی نخوری من به جایت اگر بودی چقدر می‌خوردی یا دو تا سه تا میوه می‌خوردی. می‌گوید من به جای تو کجا، تو نخوردی، او می‌گوید باشد.

استاد: نه اینها نمی‌شود، اینها حق یک همچین ما نداریم.

شاگرد: به این خاطر می‌گویم.

استاد: نه، اینها در موضوع مار نیست دیگر. می‌گویم شرط است. نمی‌خواهم بگویم شرط نیست.

شاگرد: حقش را به یکی دیگر واگذار کرده

استاد: نمی‌خواهم بگویم شرط نیست، ولی اینها شرط‌های توضیحی است. اینها شرط‌های توضیحی است برای جلوگیری از پرروگری، ولی اینجور شرایط نیست. خب این بحث تمام.

شاگرد: یکی بچیند بشوید بخورد، آنجا آب نیست این حمل صدق می‌کند؟ می‌خواهد همانجا بخورد ولی کثیف است خاک دارد.

استاد: دیگر حالا. علینا القاء الاصول و علیکم ان تفرعوا. این تفریعاتش با شما.

یک بحث دیگری اینجا هست این را فردا بحث می‌کنیم. این است که آیا این اکل ماره حق است یا حکم است؟ بحث حق و حکم را نمی‌خواهم مفصّل واردش بشوم ولی در حدی که در جواهر هم اشاره شده، در کلام. اوّلین بار تعبیری که یک ایمایی به این بحث دارد کلامی هست که شرح شیخ جعفر کاشف الغطاء بر قواعد علامه وارد شده و مرحوم صاحب جواهر هم از شیخ جعفر عبارتش را نقل کرده. می‌گوید لیس حق المارّة مما یجوز نقله بصلحٍ او غیره. حالا ما بحث را به شکل دیگر اصلاً طرح می‌کنیم. اصلاً این حق یا حکم است؟ اگر حکم باشد خب دیگر این موضوعات دیگر منتفی است، اگر حق باشد آن وقت این بحث این هست که آیا این چه سنخ حقی است؟ آیا از حق‌هایی هست که قابل نقل هست انتقال هست؟ آن بحثی هست که سعی می‌کنم. بحث حق و حکم که بحث خیلی مهمی است اینجا نمی‌توانیم ما به تمام چیزهایش چیز باشیم. بعضی نکات اصلی این بحث را من فردا اشاره می‌کنم، این بحث را ما فردا ان شاء الله جمع می‌کنیم. بحث می‌رود، می‌رویم بحث بعدی بحث بعدی این‌که آیا بلوغ در زکات شرط هست یا شرط نیست؟ زکات بر نابالغ هست یا نابالغ زکات ندارد. این بحث را فردا بحث می‌کنیم. بعد از تمام شدن بحث.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان